

"واقعیت ها و استراتژی"

سوسیالیسم خودگردان: بله

سوسیالیسم پیش ساخته: نه

نوشته "ژاک شامیز" ترجمه و تدوین "ن. کیانی" برای راه توده

بخش سوم

باید چارچوب و مفهوم واژه "سوسیالیسم" را دقیق تر روشن ساخت. بورژوازی راحت تر به اهداف خود می رسید اگر مردم ناگزیر بودند میان سرمایه داری حاکم امروزی و سوسیالیسم از نوع بوروکراتیک یکی را برگزینند. تجربه نشان داده است این فکر که مدلی از جامعه را ابتدا در ذهن ساخت که بعدا تاریخ باید با آن هماهنگ شود و آن را تجسم بخشد به جایی نخواهد رسید. کمونیست ها ضمنا این تصور را، که جامعه سوسیالیستی می تواند ناگهان در يك "روز پرشکوه" پیروزی در قیام، یا برنده شدن در انتخابات معجزه وار طلوع کند، پشت سر گذاشته اند و می دانند که نمی توان سوسیالیسم را براساس معیارهایی ساده تعریف کرد. "سوسیالیسم خودگردان" با هرگونه تلاش در جهت مدل سازی مخالف است. "مدل سازی" یعنی اعتقاد به سوسیالیسمی که همه چیز آن از قبل روشن و تعریف شده و مشخص است و مانند ماشینی حاضر و آماده است که کفایت کلید آن را در اختیار داشت تا بتوان با استفاده از "قوانین عام" آن را به حرکت درآورد. در حالی که تجربه نشان داده که نمی توان جامعه انسانی را براساس معیارهایی ساخت که در همه جا به يك شکل قابل اجرا باشد.

بنابراین مسئله آن نیست که مردم را به حمایت از يك "سوسیالیسم پیش ساخته" فرا بخوانیم، یعنی سوسیالیسمی که تمام جزئیات آن از پیش و خارج از مداخله و ابتکار مردم مشخص و معلوم شده است. سوسیالیسم يك روند است و مردم هستند که باید آن را بسازند با توجه به شرایط مشخص تاریخی که در آن قرار دارند و با اتکا به ابتکارهای خودشان. ضمن اینکه نباید اجرای اصلاحات فوری را به بهانه اینکه انجام این اصلاحات در چارچوب نظم حاکم ممکن نیست و ابتدا باید تحولاتی عمیق تر صورت گیرد، یا بعبارت دیگر تا زمان "برقراری سوسیالیسم"، به تعویق افکند. در شرایط کنونی جهان، بشریت میان دو انتخاب قرار گرفته است: در يك سو سرمایه داری که می خواهد خود را ابدی نشان دهد، و در سوی مقابل، سوسیالیسمی که به مصاف آن رفته است.

اما عدم اعتقاد به مدل پیش ساخته سوسیالیسم یقینا به معنای آن نیست که طرح و پروژه تحول انقلابی نباید داشت. کمونیست ها بدون آنکه بخواهند خود را در چارچوب هیچ مدل پیش ساخته ای از جامعه محبوس نمایند خطوط اصلی يك پروژه و طرح تحول انقلابی را پیشنهاد می کنند که باید به تضادهای مشخص جامعه پاسخ گوید. هدف از این طرح و برنامه برپایی کارایی نوین، دموکراسی نوین و تمدنی نوین است که به نیاز بشریت برای برقراری عدالت، آزادی و صلح پاسخ دهد.

تمام طرح و برنامه ما برای دستیابی به جامعه ای نوین بر این اساس قرار دارد که تکامل هر فرد انسانی به هدف و وسیله تکامل جامعه و همگان تبدیل شود. بدین منظور باید با روند از خود بیگانگی انسان ها مبارزه کرد و کوشید هر آنچه به انسان وابسته است در اختیار خود او قرار گیرد. تحقق این برنامه مستلزم دموکراتیزه کردن تمام عرصه های زندگی اجتماعی است. بررسی واقعیت های موجود بیانگر قدرت عظیم گروه های بزرگ سرمایه داری در عرصه ملی و بین المللی است. نهادهای سیاسی و دولتی نیز در پیوند و هماهنگی با این گروه های بزرگ سرمایه داری عمل می کنند. نتیجه این هماهنگی دستگاه دولتی و سیاسی با قدرت

اقتصادی شرکت های بزرگ سرمایه داری به اجرای برنامه ها و در پیش گرفتن سیاست هایی منجر شده که جامعه ما و جهان را در بحران فرو برده اند.

بنابراین شرط نخست تحول آن است که این هماهنگی و این در هم آمیختگی سلطه سیاسی و قدرت اقتصادی کمپانی های بزرگ سرمایه داری را برهم زد. بعبارت دیگر "شرط لازم" هرگونه تحول بنیادین اجتماعی آنست که جامعه بتواند بر سرنوشت خود تسلط یابد، یعنی درمناسبات مالکیت و قدرت تحول ایجاد شود. همانگونه که توسل به چند معیار ساده گرایانه برای تعریف سوسیالیسم و تصور اینکه با تکیه بر تحقق بی‌خدشه "قوانین عام" می توان به سوسیالیسم رسید عملاً به بن بست ختم شده و می شود، همانگونه نیز ندیدن واقعیت ها و پیامدهای سلطه سرمایه داری جایز نیست و به همان بن بست ختم شده و خواهد شد. بدون تملك جمعی بر وسایل بزرگ تولید، بدون دمکراتیزه کردن حیات سیاسی، بدون قدرتی که نماینده خلق بوده و امکان مداخله مردم را در همه سطوح فراهم آورد و به طبقه کارگر و زحمتکشان امکان دسترسی به عالی ترین مسئولیت ها و ایفای نقش رهبری بدهد، تصور اینکه بتوان از دگرگون ساختن اوضاع کنونی داخلی و جهانی سخن بگوئیم ناممکن است. بدین ترتیب، ما از یکسو با سوسیالیسم کلیشه ای مخالفیم و از سوی دیگر با ادامه سلطه سرمایه داری بر جهان. از یک سو به وجود مدل واحدی از "سوسیالیسم" برای همه کشورهای جهان اعتقاد نداریم و از سوی دیگر نظم نوین سوسیالیستی را، براساس واقعیت های هر کشور، یگانه جانشین سرمایه داری می‌دانیم. تاکید بر ضرورت اشکال نوین مالکیت و قدرت ناشی از آنها به معنای آن نیست که قوانین و معیارهای عامی را که قبلاً بر عدم کارایی آنان تاکید کردیم، دوباره از پنجره وارد کنیم. همچنین، به معنای تقلیل دادن سوسیالیسم به این شروط اولیه و لازم نیست. سوسیالیسم تنها در مالکیت جمعی وسایل بزرگ تولید و رهبری زحمتکشان و خلق خلاصه نمی شود. تاکید بر این شرط های لازم و اولیه هرگونه تحول سوسیالیستی تنها ناشی از تحلیل شرایط مشخص جامعه ماست. شاید جوامع دیگر، راه های دیگر و پیش نیازهای دیگری برای گذار یا شروع يك روند سوسیالیستی داشته باشند، اما واقعیت جامعه ما و قدرت سلطه سرمایه داری و پیوند آن با دستگاه سیاسی در برابر ما چشم اندازی دیگر قرار نمی دهد. برای آنکه بتوان اوضاع موجود را تغییر داد لازم است که ملت و وسایل تسلط بر سرنوشت خویش و ابزارهای لازم تکامل و توسعه را بدست آورد.

اما همه آنچه گفتیم "شرط لازم" تحول سوسیالیستی بود و دیرزمانی است که منطق ابتدایی به ما آموخته است که میان شرط "لازم" و ضروری از یکسو و شرط "کافی" از سوی دیگر تمایز وجود دارد. ما تملك اجتماعی بروسایل اساسی تسلط بر اقتصاد و تحول در قدرت سیاسی را "شرط لازم" تحول واقعی انقلابی می‌دانیم و نه "شرط کافی". خطوط اصلی طرح پیشنهادی ما آن است که از هرگونه مدل سازی اجتناب شود و تضادهای واقعی و مشخص جامعه نقطه عزیمت قرار گیرد. آینده ادامه اکنون است و از هم اکنون نیز آغاز می شود. عدم مبارزه برای اصلاحات عمیق و مردمی با این توجیه که تحقق آن در چارچوب نظم موجود ممکن نیست، به معنای آن است که اجازه دهیم سرمایه‌داری و همین نظم موجود امروزمان را بسازد، یعنی آینده‌مان را نیز به او بسپاریم. ضرورت کنار گذاشتن مدل سوسیالیسم پیش ساخته و تکیه بر تضادهای واقعی و موجود هر جامعه برای تحول از اینجا نشأت می‌گیرد. با این درك از شرایط است، که ما "آلترناتیو" و بدیلی از مبارزه، اتحاد و تجمع را پیشنهاد می‌کنیم، که روی حل مبهم ترین مسایل متمرکز باشد. در عین حال، مبارزه برای حل میرمترین مسایل موجود نباید هدف درازمدت خود را فراموش کند، بلکه باید در سمت يك تحول اجتماعی خود گردان حرکت کرده و امکان آن را فراهم سازند.

کارایی نوین

سرمایه داری، امروز بنام " مدرنیزاسیون " به امکانات و دستاوردهای کشورهای کشورها هجوم آورده است. این " مدرنیزاسیون " مبتنی بر مفهومی از " کارایی " است که کارا بودن را با سودآور بودن مترادف می‌داند. از نظر سرمایه داری مدیریت و موسسه‌ای کارا تر است که سود بیشتری بدست می‌آورد نه آنکه بیشتر به نیازهای مردم پاسخ می‌گوید. منطق کسب سود به هر قیمت، توانست، برای يك دوران و به بهای ضایعات انسانی وحشتناك، به رشد نیروهای تولیدی و ضمنا جنگ و ویرانی های مهیب منجر شود. امروز برای آنکه بتوان منطق کسب سود را پشت سر گذاشت، باید راه‌های دستیابی به يك کارایی برتر را جستجو کرد و در سمت برقراری شیوه‌ای نوین از رشد بارآوری کار حرکت نمود. یعنی نوعی از بارآوری کار که مناسبات استثمار و سلطه را پس زده و انسان را از سلسله مراتب‌های اجباری آزاد گرداند. توسعه تکنولوژی‌های نوین ضمن اینکه بردشواری حل این مسئله می‌افزاید، در عین حال امکانات پاسخگویی به آن را نیز افزایش می‌دهد.

حرکت در سمت يك تحول عمیق و با دوام بدون غلبه بر " منطق سود " ناممکن است، منطقی که انسان‌ها را " منابع " انسانی می‌نامد و دانش و آگاهی را " ذخایر " مورد سود جویی تلقی می‌کند. در " منطق سود " انسان‌ها از لحظه‌ای که سودآور نیستند دیگر بی‌ارزش هستند و میتوان آنان را با خشونت اخراج و به کوچه پرتاب کرد. این همان مدرنیزاسیون و کارایی سرمایه‌داریست. تمام جنگ و مبارزه‌ای که امروز سراسر جهان سرمایه‌داری را فرا گرفته بر سر تسلط این منطق بر نظام تولیدی است. از اینروست که توسعه‌ای نوین در خدمت انسان‌ها، بدون به زیر سؤال کشیدن " منطق سود " و بدون تغییر این سیستم و معیارهای ناشی از آن ناممکن است.

سوسیالیسم مورد نظر ما تنها خواهان تغییر شیوه توزیع ثروت نیست، بلکه می‌خواهد شرایط تولید را نیز به نحوی دگرگون سازد که بتوان به نوعی جدید از کارایی و بارآوری دست یافت، کارایی و بارآوری بیش از آنکه سرمایه‌داری با منطق سود از طریق له کردن انسان‌ها بدان دست یافت و اکنون خود به مانع تحول تبدیل شده است. از این روبره نظر ما لازم است که به يك نوسازی واقعی با استفاده از امکانات انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی دست زده شود زیرا تکیه بر امکان‌های انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی به ما اجازه می‌دهد که دروسایل مادی به میزان زیادی صرفه جویی کرد و در نتیجه منابع لازم برای توسعه ظرفیت‌های انسان، آموزش، کارورزی، بهداشت و فرهنگ را فراهم نمود. در دوران تکنولوژی‌های نوین، آنچه برای يك کشور اهمیت دارد ظرفیت و توان مردم، زنان و مردان، در نظارت و تداوم نوسازی است.

برای آنکه بتوان از تکنولوژی نوین بنحوی اجتماعی و کارآمد استفاده کرد مداخله و همکاری کارگران و کارکنان ضرورتی اجتناب ناپذیر است. مداخله‌ای آگاهانه، مشخص و هوشمندانه در تمامی عرصه‌ها، از جمله عرصه‌هایی که تا به امروز در انحصار محافل مسلط سرمایه داری بوده است. یعنی مداخله در عرصه مدیریت، گزینش‌های تکنولوژیک، تعیین استراتژی شرکت‌های خصوصی و موسسات و سیاست‌های دولتی. این مداخله مستلزم توسعه اشکال خود گردان دموکراسی است بدان منظور که بتوان برضد ضایعات مخربی که با بهره‌های تولید سرمایه‌داری همراه است مبارزه کرد. این مداخله آگاهانه زحمتکش‌ان اهرم يك نظام تولیدی اجتماعا سودمند است یعنی نظامی که هدف آن رفع نیازها در تنوع آنهاست نه کسب سود.

برای آنکه بتوان بر انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی تسلط یافت و از آن به نفع جامعه استفاده کرد، باید با سیاست‌های مبتنی بر ریاضت اقتصادی بسود سرمایه‌های کلان مبارزه کرد. در نتیجه باید به تصمیمات و سازوکارهایی که هدف آن رشد سرمایه مالی به زیان توسعه برای اشتغال و نیازهای اجتماعی و فرهنگی است، پایان داد. یعنی در يك کلام، باید معیارهای سودآوری مالی را کنار گذاشت. تسلط بر انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی هم چنین مستلزم

توسعه مناسبات پژوهش- تولید- اشتغال- آموزش و مبارزه برای تکنولوژی‌های کارآمدیست که با خود پیشرفت‌های واقعی را برای زحمتکشان به همراه داشته باشند و در مصرف ذخایر طبیعی و وسایل مادی صرفه جویی نمایند. این تسلط مستلزم آن است که با انحصاری شدن اطلاعات و قدرت مبارزه شود، میان کارایی اجتماعی و کارایی اقتصادی پیوند برقرار گردد و اشکال دیگری از استفاده از منابع عمومی و خصوصی، کاهش هزینه‌های طفیلی و اسراف‌های مالی بر قرارشود. بنابراین، تسلط بر روند انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی از سیاست‌های ملی و عمومی کشور، مضمون و چگونگی گزینش این سیاست‌ها، نقش برنامه ریزی، سمتگیری بخش عمومی ملی شده و ... جدایی پذیر نیست.

" عدالت "، " هدف " و " وسیله "

یکی از ابعاد اساسی سوسیالیسم خودگردان عبارت از آن است که يك سیاست اجتماعی و فرهنگی جسورانه درپیش گرفته شود. تصور این که می‌توان نیازهای همه انسان‌ها را برآورده ساخت، بدون آنکه نابرابری‌ها را به عقب راند تنها در تخیلات ممکن است. با تمام قدمت و دیرینگی جامعه طبقاتی، خواست عدالت در عصر حاضر ابعادی نوین یافته است. آیا مبارزه برای عدالت آنگونه که بورژوازی مدعی است به معنی فقرگرایی و کارگردگی و کهنه اندیشی است؟ به هیچوجه! زشت شمردن نابرابری‌ها و خواست برقراری عدالت، کهنه اندیشی نیست. کهنه اندیشی، ادامه نظام استثمار و دوام فقر در دورانی است که بیش از هر زمان امکان پایان دادن به آن وجود دارد. در حالیکه امروز برعکس در سراسر جهان سرمایه‌داری ابعاد فقر توسعه می‌یابد و انواع پدیده‌های بی‌پناهی و محرومیت گسترش گرفته است. برای مبارزه با این پدیده‌ها، اقدامات همبستگی یا خیریه، هر قدر هم که انساندوستانه و سودمند باشند، کافی نیست. مسئله آن چنان ماهیت و گستردگی یافته است که حل آن تنها از طریق نبرد با برنامه‌های اقتصادی حاکم ممکن است. برای این منظور باید مبارزه را در جهت حق اشتغال، حق آموزش، استراحت، افزایش دستمزدها و گسترش نظام تامین اجتماعی تشدید کرد. افزایش قدرت خرید مردم، کاستن از نابرابری‌ها و مبارزه با تباهی‌ها و امتیازات سرمایه داران همگی در کنار یکدیگر است که معنی می‌یابند. **خواست عدالت تنها يك ضرورت بنیادین انسانی نیست، بلکه يك ضرورت دمکراتیک و ملی، شرط لازم دستیابی به يك کارایی و بارآوری نوین اقتصادی و اجتماعی است.** هیچ چیز مدرن تر و امروزی تر از خواست عدالت نیست، خواستی که هدف آن رفع نیازها و آمال مردم است. این بورژوازی است که عدالت را مترادف با برابری چوب کبریت‌ها در يك قوطی کبریت، نفی مهارت‌های انسان‌ها، یکسان سازی و همه آن چیزهایی می‌داند که همواره با خواست و اندیشه کمونیست‌ها بیگانه بوده است.

آنجا که قشر ممتاز از "مدیریت منابع انسانی" داد سخن می‌دهند و ریاضت و فقر را بردوش دیگران بار می‌کنند، کمونیست‌ها آن اقدامات اجتماعی را پیشنهاد می‌کنند که بدون آن امکان تحول و تکامل انسان‌ها وجود نخواهد داشت. آنجا که محافل حاکم از "بسیج ذخیره‌های دانش" سخن می‌گویند و مقصودشان قرار دادن دانش در خدمت سودآوریست، کمونیست‌ها پدیده افزایش سهم کار روشنفکری را می‌بینند و بجای بکارگیری آن در خدمت سودآوری، پیشبرد يك سیاست فرهنگی جسورانه را پیشنهاد می‌کنند.